

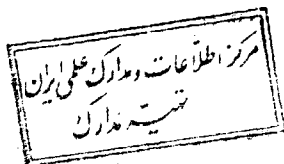
بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

« رساله پایان نامه تحصیلی دوره کارشناسی ارشد »

پدیدارشناسی در نظر ادموندهوسرل
و نسبت آن با

۱۳۷۸ / ۱ / ۲۰

حکمة الاسراق سهروردی



استاد راهنما: جناب آردتیرضا داوری اردکانی

دانشجو: معتمد رضا رحمة گران

۳۳۹۹/۲

۲۹۱۸۰

« يَوْمَ تَبْدُلُ الْأَرْضُ عَمَّا الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ »

- قرآن مجید

« اللَّهُمَّ ارزنا الآسياءَ كما هي »

- سرور کائنات و خواجه لولائ محمد مصطفی صلوات الله علیه

عمر از ارکان ماهیت عمر
حالت عامه بود مطلق ملو
حونکه ماهیت در سر سرسان
بیش جسم کامله باشد عیان

- مولانا جلال الدین محمد مولوی

- مقدمه

- مله‌حظرات تاریخی در مورد اصطلاح "بیدارشناسی"

- نظرات مضای "بیدار" در تاریخ فلسفه غرب

بیدار در نظر اندکون

بیدار در نظر هبم

بیدار در نظر کانت

بیدار در نظر هگل

- موقف هوسرل در برابر نفع ذات و انگار فلسفه

- توضیح بیدارشناسی در نظر هوسرل، در وجه مسائل مختلف آن

- "ضمان" و "آغاز" در بیدارشناسی

- بیدارشناسی و "ما لبقا الطبیعه حضور"

- "وجه رؤس شناختی" بیدارشناسی

- رؤس مبتنی بر بیدارشناسی

- ادوند هوسرل در طرح تازه‌سازی شناسایی

۶
- حبیب النفاثی

برتنا نود حبیب النفاثی
ھوسرل و حبیب النفاثی

- نسبت پدیدار سنی ھوسرل با حلقہ الاسراۃ سمرودی

- ندرت ھا

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
رَضِیَ اللّٰهُ عَلٰی مَعْدَا ذَاکَ الطَّاهِرِیْنِ

- مقدمه

موضوع این رساله « پدیدارشناسی در نظر ادسوندهوسرل و نسبت آن با حکمت الاشراق سهروردی » است.

در ابتدا لازم است تا در مورد هر یک از اجزاء عنوان رساله توضیحاتی آورده شود. امروزه پدیدارشناسی در غرب یک حوزه فکر پر دامنه و پرفروز است که بیشتر از آن با « نهضت پدیدارشناسی » (phenomenological movement) تعریف می کنند. این حوزه فکر، از جمله نماندگان متعدد دارد اما بی تردید بزرگترین مانده روشنی حقیقی آن ادسوندهوسرل (۱۸۵۸-۱۹۲۸) است. در عنوان رساله مقصود از اضافه کردن نام هوسرل این است که در اینجا توجه خود را صرفاً به پدیدارشناسی هوسرل معطوف داشته ایم و از سبب ریزش نماندگان آن چشم پوشیده ایم.

سخن دیگر این است که مطالب این رساله درباره پدیدارشناسی است و آنچه در مورد حکمت الاشراق شیخ شهاب الدین سهروردی می آید، تزییلی بس نیست. بهین مدخله ختم بررسی مبتنی بر یک سببه تطبیقی و مقایسه ای نبوده و تنها « نسبت » پدیدارشناسی، با حکمت الاشراق سهروردی بیان شده است. در این تبدیل که سببه ام تا روشن سازیم که فکر اشراقی سهروردی با آراء و افکار هوسرل قابل مقایسه تطبیقی است و این دو فکر تفاوت ذاتی و ماهوی دارند و نیز در صدد آن بودیم تا نشان دهیم که ذراتی که در فکر هوسرل طرح شده است مندرج در ذیل فکته جدید غرب بوده و یا نهی و افکار ذرات در نظر فکته ایم، ملازمه دارد.

فکته دیگر این است که در این رساله بیشتر به طرح اصول و مبادی فلسفی پدیدارشناسی و تبیین و لاحق آن پرداخته ایم. از این نظر در مورد وجه روشن شناختی فکر هوسرل و نیز در مورد مباحثی از قبیل « مذهب اجمالت نفسانیت » (psychologism) و « مذهب اصالت وجودی » (Nominalism) و « مذهب اجمالت منطق » (Logicism) سخن بر بسبب اجمال و ابی فکته ام. فکر این امر نباید نظر توجه ما را از « وجه روشن شناختی » فکر هوسرل باز دارد. این مسأله خود می تواند موضوع بحث مستقلی واقع شود.

سخن آخر این است که بیدارشناسی مسوق به مقدمت فراوانی است که بر داشتن به بنا تفصیلی
 یک یک آنها می تواند طرح کلی دنیا اهللی بیدارشناسی را از نظر در دسته و ارتباط و سوسلی
 مطالب مربوط بدان را محدودش سازد. لهذا در تقدیم مقدمت نیز به بیانی اجمالی اقتصار
 کردوایم.

درمان از زحمات استاد دارمحمد خا - اگر در ترفند داری که این رساله به راهنمای است نوشته شده
 است قدر دانی و شکر می کنم. و نیز از همسرم که در تدوین بعضی سس نویس ها کمک کرده است
 بسیار شکر می کنم.

اللهم ب استغین والک اذ کل

① - ملاحظت تاریخی در مورد اصطلاح "بیدارشناسی"

(J. H. Lambert)

اصطلاح بیدارشناسی را نخستین بار یوهانس هاینریش لامبرت - که از معاصران

کانت است - در کتاب خود موسوم به "ارغنون جدید" (۱۷۶۴ - لایپزیگ) بکار

برده است. این لفظ همچنین در کتاب کانت موسوم به "

② " (۱۷۸۶) و نیز در کتاب سودف هگل، "بیدارشناسی روان"

(Renouvier)

③ (۱۸۰۷) و در اثر از رنویه " (۱۸۴۰) "

و در کتاب "سخنران آبی درباره منطق" (۱۸۶۰) از ویلیام هیلتون در

(E. von Hartman)

④ اثر از الف. فن هارتمن موسوم به " (۱۸۷۹) "

⑤ و نیز در آثار دیگر بکار رفته است. البته در هیکل از این اصطلاح "بیدارشناسی"

معنا واحدی نداشته است و در هر مورد، معانی مختلف از آن مراد است

1- phenomenology

2- Neues Organon

3- Metaphysische Anfangsgrunde der Naturwissenschaft

4- phenomenology of the spirit

5- Fragments de la philosophie der sir W. Hamilton

6- Lectures on Logic
lichen Bewußtseins

7- phänomenologie des sittlichen Bewußtseins

۷
ادموند هوسرل (۱۸۵۹-۱۹۳۸) نخستین کسی است که اصطلاح بیدارشناسی

را به معنی یک روش جامع در فلسفه تفکر، بکار برد است و آراء او تأثیر عمیقی بر تفکر فلسفی

اروپا و تا حدی نیز در آمریکا، بر جای گذاشته است. مکتب او در فاصله دو جنگ جهانی،

توجه متفکران بزرگی نظیر ماکس شلر (M. Scheler)، اینگاردن (Ingarden)،

فاربر (Farber)، شتاین (Stein)، بکر (Becker)، فینک

(Fink)، پفاندر (Pfänder)، کوره (Koyré) و دیگران را به

خود مصطوف داشت. پس از آن نیز روش او، همراه با تغییرات و تصرفاتی،

از سوی فلاسفه جدید "مذهب قیام ظهوری" Existencialists و کسانی چون

گابریل مارسل، ماکس شلر و مریلوپونتی پذیرفته شد. انکار هوسرل از

سوزنی چند از متفکران مستقل - فی الملل سیدلانی هارتمن - نیز با اقبال

روبرو شد. مارتین هایدگر - که خود از شاگردان هوسرل بود در درجه اول و تنظیم یکی

دو کتاب از کتاب آ هوسرل سهم استی دارد - نیز بیدارشناسی هوسرل را

بسیار مهم تلقی کرد و به نحو ^{افکار او را} که با مبانی فلسفی خود سازگار با شد،

مورد تفسیر قرار داده است

1- Edmond Husserl

2- precisely circumscribed method of thought

لذا مطالعه خواهد بود اگر گفته شود که حوزه فکر پدیدارشناسی در فلسفه قرن

بیستم از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است و در نظر فلسفی تاثیرات شگرف داشته است

در اینجا، قبل از اینکه به توضیح پدیدارشناسی در نظر ادسون هوسرل درجوه و

مسائل مختلف آن بپردازیم، اشاره ای اجمالی به تطورات مفاهیم "پدیدار" در تاریخ

فلسفه غرب، خواهیم داشت.

- تطورات مفاهیم "پدیدار" در تاریخ فلسفه

۱- اصطلاح "پدیدار" ترجمه لفظ "فنومنون" است در این لفظ، دایره ای

یونانی است ($\phiαινόμενον$) و از فعل ($\phiαίνεσθαι$) که

به معنای "خود را ظاهر ساختن" است، مشتق شده است. لهذا فنومن آن چیزی

است که خود را ظاهر و آشکار می سازد. ^①

املاطون (۴۲۹-۳۴۷ ق.م) حکیم بزرگ یونان باستان، عالم خارج را به دو

نشاء منقسم نموده است. یکی نشاء ظواهر محسوس که در معرض دور و فنا و تغییر و تحول است،

و دیگر نشائی که مستقر افراد محله و حقایق لا تغییر ازلی و ابدی و مثال آن ریاضیات نورانی است.

1- Being and Time, Martin Heidegger, P. 51

او عالم محسوس را - که مستقر افراد مشهود (Aisthetos) و ظواهر محسوس است

عالم بیدار (Phenomenal) می نامید و عالم حقایق نورانی و بساطت معقول

کائنات بالذات وجودی را - که مستقر افراد عقده (Noumenon) و مقام حضور

در مرتبه انکشاف حجب است - عالم مثال (Ideal) می نامید

"عالم بیدار"، در نظر اندکون، جایگاه خواستگاران است که نهایی جسم

ظواهر آدمی می آید و در واقع، ظرفی است از پراکنش ماهیت الان موجود

در آن، در عالم مثال - که به تعبیر سروردی، عالم انوار قاهره علویه است - ظرف

است از برار وجود آن اوان. در اینجا، ما نه بسیار اساسی جلوه‌های نسبت و ارتباط

افراد مشهود (Aisthetos) در عالم بیدار با افراد عقده (Noumenon) در عالم

مثال است. جلوه‌های این نسبت و نحوه این ارتباط را اندکون، الفاظ حظ و بهره مندی

(در زبان ارشد participation) بیان می دارد. این تعبیر اندکون، خود مشاهده

سوء تفاهات و اشتباهات در خلط افراد است و بسیار آن در خارج خود خواهد آمد

لذا فنون در نظر اندکون آن چیزی است که مشاهده به مشاهده ظاهری

و در نظر ظاهر می آید و جلوه می کند و بهره مند از فرد عقده خود - که متمکن در منبع منوی است

اما ارسطو (۳۸۴ - ۳۲۲ ق.م) به جا رانجی که افلاطون «دیدار» می گفت،

لفظ «ماده» Matter (هونیک به یونانی) را بکار برد که صرفاً جهت عدم تحصیل و قابلیت

محص در آن ملحوظ است که «صورت» Form (مورف به یونانی) جهت تحصیل و تأثیر و

قابلیت آن است.

افلاطون (۴۰۵ - ۳۷۰) در مورد ماده ارسطوی (هول) گوید که از آن

حیث که آن منور به نور صورت (Form) است، نمی توان آن را خلقت محض دانست

اما از آن حیث که در فرآورد (process) صدور (Emanation) در طی

سیر نزولی تیره و تاریک می گردد و باز از آن حیث «که در مقابل عقل و به مقابله با حصول برمی خیزد»

نامنور و ظلمت است» ①

بنابراین اگر خواهیم وجه نظر (Attitude) یونانیان را در خصوص «دیدار»

خلاصه کنیم وجهت مشترک و وجه جامع آراء افلاطون و ارسطو و افلاطون را در این خصوص

منظور نظر داریم، باید بگوئیم که «دیدار» آن چیزی است که مربوط به عالم طبیعت

است و بهر حال مستند آن و نیز جهت تحصیل و نظیت و بقای آن

۱- تاریخ فلسفه، فردرک کاپلستون، ترجمه دکتر سید جلال الدین مجتوی، جلد اول،

قسمت دوم، صفحه ۶۵۱

مربوط به چیزی است غیر از خود آن. ①

این نکته هم باید اضافه شود که در نظر ارسطو، وقتی صورتی ماده ای را تحمّل و فعلیت می بخشد، موجود ممکن بدیده می آید (یعنی ماده الوجود) و چون وجود در نظر او، در همین عالم طبیعت نیز معتبر و اصل است، لهذا هر موجود ممکنی واجد دو حیثیت وجود خارجی (Existence) و ذات (Essence) (یا ماهیت) خواهد بود که به نحو ترکیب اتحادی در خارج، اساس هر موجود ممکنی هستند. اما در نظر اندکون، حقایق وجودی عالم سفل، چون با اضافه حضور وجودی و اشتراق خود بر «دیدار» آنها را -

۱ - آراء اندکون در رابطه با اشتراق نیز در آن آمده «دیدار» در نظر اندکون مشاهده مشاهد حسی است، در حاکم ماده ارسطویی (هوله)، خود امر معقول است. از جهت تحمّل نیز اشتراق در این است که جهت تحمّل و بقای «دیدار» ها، سفل آن هاست که در صفت دیدار است. لکن جهت فعلیت و تحمّل ماده ارسطویی (هوله)، صورت است که هم به نحو جاهل در علم باری وجود دارد و هم به نحو تفصیل در ضمن افراد متکثر و متجانس آن های باشد.

که صرف ظرف و قابلیت برای آن افاضه حضوری در جود می هستند - به ظهور
 آوردند (و به تعبیر خود افلاطون بهره مند شدند)، آنچه حاصل می شود جز ظل وجود است
 آن حقایق نخواهد بود و عبارت دید آنچه ظاهر می شود، دارای وجود استند نیست. این است
 که افلاطون بر مثال (Idea) و "دیدار" (phenomenon) خود ضرورتاً بنا بست
 چیزی علاوه کند و مثل ارسطو آنچه را در ظهور آمده است، مرکب از زوج ترکیبی
 وجود و ماهیت بداند. به بیان دیگر، برابر ارسطو، آنچه متعین شده و فعلیت یافته است،
 خود یک "چیز" است ^① می توان با اشراع، اجزاء ترکیبی عقلی آن را از هم تمیز داد.
 ذات Essence (ماهیت) را از وجود (Existence) باز شناخت.

لذا باید بگوئیم که مباحث بسیار گسترده "اصالت ذات" (Essecialism)
 و "اصالت وجود و جهانی" و یا به بیان دیگر "مذهب پیام طهوری" (Existentialism)
 در دوره جدید، در ذیل تفکر ارسطویی و مندرج در آن است و با تفکر اندرون محور -

شیخ محمد باقر مشکینی - الدین سهروردی (۵۴۹ - ۵۸۷ هـ. ق) اندکون را تفسیر
 کرده است - مناسب ندارد. تذکر این معنا برای فهم کردن حقیقت و ذات "دیدار شناسی"

Phenomenology بیان توجه است.

۱- این است که "چیز چیست؟" در تفکر متفکران قرن ۱۹ و ۲۰ از اهمیت ویژه ای برخوردار است
 مابین هایدگر کتابی را با همین عنوان به این سادگی اختصاص داده است.

این وجه نظر درباره «بیدار» کابستر، با مختصر تغییر و تصرفاتی در دوره نوزد وسطی

وجود داشته است. اما در دوره جدید فکر فلسفی - فکر بیدار رنه دکارت (۱۵۹۶ - ۱۶۵۰) -

مفاهیم دیگر از این اصطلاح مراد شده است که به ذکر آن می پردازیم.

۲ - در دوره جدید فکر فلسفی، رجوع کلیه مفاهیم و مسائل فلسفه به اصل در بیدار

جدیدی بود است که با فکر دکارت، تولید فرانسویان هفتم، آغاز شده است. در اینجا

از آن جهت که بین آراء ادسوندهورل و آراء دکارت مناسبت تام و تمامی وجود دارد و نیز

از آن جهت که مفاهیم مختلفی که از لفظ «بیدار» مراد شده است ^{در دوره جدید} مبتنی بر وضع و تلفظ دکارت

در فکر است می بایست آراء او را با تفصیل نسبی مذكر سوم:

مأله اساسی در فکر دکارت معیار یقینی بودن احکام است. برای او

موجود به اعتبار یقینی بودن آن برای ما مطرح است و نه به اعتبار اینکه موجود است فی نفسه.

در حالیکه یقین برای متفکران مردن وسطی مترادف با ماهیت شیء بود است. یعنی متیقن بودن

شناسایی در رد حصول ماهیت شیء (به بیان دیگر، قدرت عقلی شیء) نزد عالم بوده است.

اما برای دکارت وجود شیء، مقبر به اعتبار یقین فاعل شناسایی (Subject) است.

این است که، به بیان هیدر، آن اصل و مبدهی که فکر دکارت از آن آغاز شده

است، جنبش است بالذات معادست با آنچه که فکر کردیم تا نماند و خوردن و سلطان این آغاز

شده است. لهذا، دکارت با ابتناء بر اصل (به یونانی آرخه) دگری فکر خود را آغاز می کند. ^① او در صدد دست یافتن به تصویری است که واضح و متناهی باشد و این وضوح و متناهی در دکارت، قسیر دیگری است از یقین به معنایی که بنا کردیم. لذا آغاز فکر در دکارت هم سخنی با این یقین است.

اما از طرف دیگر، چون انسان در ابتدای فکر، رفته رفته وضع طبیعی (Natural Standpoint) و بساطت نظری (naivety) و متوغل در امور عادی و معمولی است، لایق است، باید در مورد تضاد (Judgement) های قبلی خود شک کند. این است که مبداء فکر دکارت شک است. او در کتاب اصول فلسفه، بخش اول، اصل اول چنین می گوید: «برای

آزمون حقیقت، هر کس باید در طول زندگی خود، تا آنجا که ممکن است بیدار

۱ - به بیان هبتر، انسان همواره نسبتی در مقابل وجود دارد و این نسبت همان پاتوس است. پاتوس، آرخه (اصل و مبدأ) است. چیزی که شیء از آن برخاسته است. آرخه مبداء فکر در هر دوره است. پاتوس، حیرتی است که انسان در مواجهه با وجود بیداری کند و چگونگی این حیرت و این پاتوس - که اصل و مبداء تفکر است - در هر دوره ای از ادوار تاریخ متفاوت است.